

## بایسته‌های ترسیم و تحلیل منطقی نظام فضایل و رذایل اخلاقی (نقد و تحلیل کتاب اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم)

سید حسین حسینی\*

### چکیده

تبیین فضایل و رذایل اخلاقی در اسلام همواره یکی از دغدغه‌های مؤلفان کتاب‌های اخلاق اسلامی بوده اما باید بتوان این مهم را همراه با تحلیل و ترسیم "نظام اخلاقی" در اسلام پیش برد، تا نهایتاً به توضیح معقولی از آن دست یابیم؛ در غیر این صورت نمی‌توان ادعا کرد مکتب اسلام در ارائه مجموعه وسیعی از دستورات و احکام اخلاقی الهی از یک برنامه و چارچوب منظم و هماهنگ برای دستیابی به اهداف خاص خود پیروی کرده است. بدین ترتیب مسأله اصلی این مقاله نحوه تفاوت گذاردن بین رویکرد "تبیین" فضایل و رذایل اخلاقی با رویکرد "تحلیل نظام‌مند" آنهاست؛ امری که دغدغه اصلی نویسنده این مقاله در مسیر بررسی کتب دانشگاهی با عنوان اخلاق اسلامی بوده است.

با این حساب پس از معرفی کلی کتاب "اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم"، در قالب ابعاد شکلی و محتوایی، با هدف نقد و بررسی اثر، به ارزیابی نقاط قوت و ضعف آن می‌پردازیم و در پایان مقاله پس از طرح نتیجه‌گیری، پیشنهادهای خود را در جهت تکمیل آن ارائه خواهیم داد.

**کلیدواژه‌ها:** نظام اخلاقی اسلام، نقد و تحلیل، فضایل و رذایل اخلاقی، کتاب اخلاق اسلامی

### ۱. مقدمه (معرفی کلی کتاب)

کتاب اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم یکی دیگر از سلسله کتاب‌های منتشره توسط نشر معارف است که توسط جمعی از پژوهشگران مرکز اخلاق و تربیت پژوهشگاه

---

\*عضو هیئت علمی گروه فلسفه دین پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی [Drshhs44@gmail.com](mailto:Drshhs44@gmail.com)  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۲

علوم و فرهنگ اسلامی و به سفارش معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی به عنوان متن درسی و متناسب با سرفصل‌های مصوب درس "اخلاق اسلامی" (علیزاده، ۱۳۸۹ص ۶) به عنوان یکی از دروس عمومی معارف اسلامی برای دانشجویان عموم دانشگاهها نگاشته شده است.

آنچنان که در مقدمه کتاب آمده فصل‌های گوناگون این اثر توسط نویسندگان مختلفی نوشته شده و در واقع کتاب، حاصل یک کارجمعی پژوهشی ارزشمند است که باید از این جهت آن را ستود و در تهیه منابع درسی دانشگاهی این نوع شیوه‌ها را به آزمون گذارد؛ گرچه رویه‌هایی این چنین دارای نقاط قوت و ضعف خاص خود است اما در مجموع، باید به حاصل جمع آراء و نظرات گوناگون و قلم‌هایی متفاوت که برای یک هدف، به نقطه وحدت مشترک می‌رسند، امیدوار بود و با شناسایی کامل روش‌شناختی این نحوه تجربه‌های مشترک علمی در ارزیابی ابعاد موفقیت‌آمیز و چالش‌های آن، دل به تکمیل تجربه‌های پیشین بست.

در همین راستا نویسنده این سطور بنابه تقاضای گروه علوم تربیتی "شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی"<sup>۱</sup> و با توجه به سنت حسنه نقدعلمی که توسط صاحبان این اثر در "سخن‌آغازین" و "مقدمه" کتاب بدان اشاره رفته است، (همان، ص ۶ و ۱۵) نکاتی را به اجمال<sup>۲</sup> و با اذعان به فضل و کوشش‌های خالصانه نویسندگان محترم این اثر، تقدیم می‌دارد؛ صرفاً با این هدف که بتوان بر نیت خیر و مصلحانه این عزیزان پای فشرد و احیاناً تلاش‌هایی از این دست را تکمیل کرد.

این کتاب پس از بیان کلیاتی در خصوص جایگاه اخلاق در دین، تعریف اخلاق، گستره دانش اخلاق، و تربیت اخلاقی، طی ۱۵ فصل به طرح بحث می‌پردازد. مباحث مقدماتی انسان‌شناختی، مقصد، موانع، و امکانات رشد اخلاقی در فصل‌های ۴ گانه اول آمده و سپس در فصل ۵ و ۶ از خصوصیات "انسان مطلوب اخلاقی" و "جامعه مطلوب اخلاقی" سخن گفته و آنگاه از فصل ۷ تا فصول پایانی، فهرستی از فضایل و رذایل اخلاقی را در سه حوزه "اخلاق فردی" (رابطه با خود)، "اخلاق بندگی" (رابطه با خدا) و "اخلاق اجتماع" (رابطه با دیگران) و در هر یک، در سه فراز جداگانه بیان کرده که شامل این موارد می‌گردد: "آسیب‌شناسی" (بیان رذایل)، "بهبود رابطه" (اخلاق حداقلی)، و "رابطه مطلوب" (اخلاق حداکثری).

در مقدمه کتاب افزوده شده غرض اصلی آن بوده که با حرکتی درونی و معنوی، تحولی روحانی را پدید آورد و لذا در مواردی از رویکرد ذوقی و موعظه‌ای نیز غفلت نشده است. (همان، ص ۱۵). نهایتاً این کتاب ارزشمند در ۲۵۶ صفحه و همراه با ۱۱۲ منبع در کتابنامه به کار خود پایان می‌دهد.

## ۲. بررسی شکلی

### ۲-۱. امتیازات

۱- کیفیت شکلی و چاپی این کتاب از جهت حروف نگاری، صفحه آرایی و صحافی، مناسب بوده و نسبت به کتب قبلی این مجموعه بهتر است چرا که خلل جدی به امکان خوانش، تداخل خطوط و استحکام کتاب وارد نمی‌شود.

۲- قواعد عمومی نگارش و ویرایش به خوبی رعایت گردیده است. (تنها در خصوص پاراگراف ذیل عنوان "ظرفیت‌ها و توانایی‌های انسان" در ص ۲۹ نیازمند ویراستاری است چرا که عبارت "وفاقد توانمندی‌های مشخص و تثبیت شده است"، مفهوم آن را نارسا کرده).

۳- زبان و بیان کتاب روان و رساست و در حد فهم عموم دانشگاهیان و بلکه توده مردم نوشته شده است.<sup>۳</sup>

۴- از نقاط مثبت این اثر توجه به پاره‌ای مولفه‌های ۱۳ گانه جامعیت صوری<sup>۴</sup> در یک کتاب علمی است از جمله:

الف - وجود پیشگفتار (سخن آغازین)، و مقدمه کتاب ب - بیان هدف اثر ج - فصلی تحت عنوان کلیات که در بردارنده مقدمات علمی ورود به مباحث اصلی است، د - تا فصل هفتم کتاب مطالبی (هرچند کوتاه) به عنوان پیش زمینه ورود به فصل آمده که نقش زمینه سازی برای طرح بحث در هر فصل را دارد؛ اگرچه مناسب بود این رویه تا آخر فصول کتاب رعایت شده و حتی عنوان "مقدمه فصل" هم در هر فصل اضافه می‌شد، ه - وجود فهرست تفصیلی و منابع، و - توضیحاتی مفید در خصوص نحوه گردآوری کتاب در مقدمه، ز - تشکر از عوامل و دست اندرکاران تهیه و نشر کتاب در مقدمه و بویژه لسان مودبانه تنظیم کننده نهایی کتاب در اذعان به وجود کاستی‌های احتمالی و تقاضای ارائه نظرات و پیشنهادها توسط استادان و دانشجویان، ح - وجود

نمودار و جدول در فصل کلیات (اگر چه این رویه در فصول بعدی رعایت نگردیده است) ط- وجود بخشی با عنوان "پرسش" در هر فصل که به طرح سوالاتی در خصوص مطالب آن فصل می‌پردازد ی- وجود بخشی با عنوان "برای تأمل و پژوهش" که از ویژگی‌های بسیار مثبت این کتاب است و به طرح پرسش‌هایی برای پژوهش و تحقیق در محورهای یک فصل پرداخته و از ضروریات یک کتاب کلاسیک دانشگاهی در فضای امروز محسوب می‌شود. ک- در آغاز هر فصل "اهداف درس" به عنوان ساختار مسیر حرکت بحث تنظیم شده است. ل- ذکر فهرست منابع در پایان کتاب. ۵- متون آیات و روایات در همه جا به پاورقی‌ها منتقل شده و از این جهت، مجموعه کتاب، یکدست و منظم است و برای فارسی‌زبانان خلی در مطالعه متن اصلی پیش نمی‌آید.

## ۲-۲. کاستی‌ها

۱- گرچه کار ویراستاری و بازبینی کتاب را باید ستود اما در مواردی بسیار محدود مروری دیگر بر اغلاط چاپی لازم است مانند: ص ۱۹۰ واژه "مشکلات" و یا نمودار ص ۲۲. ۲- طرح جلد کتاب نسبت به کتب پیشین از این مجموعه مناسب‌تر است اما حداقل به دلایل پنجگانه زیر ارزش طراحی زیباتری دارد. از یاد نبریم که نگاه اول هر مخاطبی، به جلد کتاب و نحوه ترکیب خطوط و تلاقی زمینه‌های رنگی آن است و هر چه این تأثیر دارای جلوه‌های هنری و هماهنگ با مفاد کتاب باشد می‌تواند زمینه‌های همراهی بهتری را برای خواننده فراهم سازد؛ ۱- خستگی بصری، ۲- خطوط تکراری، ۳- خمودی رنگ‌ها، ۴- نشانه‌های سنت‌گرایی مفرط، ۵- دل‌نواز نبودن، و مسایلی از این دست، میل به گشودن صفحات کتاب را از خواننده جوان ما باز می‌ستاند. ۳- از جهت مؤلفه‌های جامعیت صوری در یک اثر علمی جای خالی این موارد احساس می‌شود: الف- خلاصه و چکیده کلی کتاب در آخر آن و خلاصه مطالب در هر فصل، ب- نتیجه‌گیری و جمع‌بندی نهایی کتاب و نیز به صورت کوتاه در هر فصل، ج- معرفی دو یا سه منبع برای مطالعه بیشتر در هر فصل، د- فهرست اعلام و فهرست موضوعی ه- کتابشناسی حوزه اخلاق اسلامی برای ترغیب دانشجویان به

پژوهش های بیشتر، به خصوص با توجه به بخش "برای تامل و پژوهش" که در هر فصل ارائه شده است.

۴- در مواردی، اعراب گذاری متون عربی انجام نشده و از آنجا که در سایر موارد این امر رعایت گردیده، مناسب تر آن است برای یکدست شدن شکل کار، این نمونه ها نیز اصلاح شود مانند: پاورقی های ص ۴۳، پاورقی ۳ ص ۳۳، پاورقی های ص ۵۴، ص ۵۵، پاورقی ۲ ص ۵۶، پاورقی ۲ ص ۵۸، پاورقی ۲ ص ۶۷، پاورقی های ص ۱۸۸، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰ و موارد دیگر.

۵- بعضاً اهداف درس فراتر از انتظارات فصول تنظیم شده و در مواردی نیز مفاد فصول، تامین کننده اهداف مشخص شده نیست. از جمله دلایل این فراز و فرود آن است که: به عنوان نمونه در هدف ۴ فصل اول، از "نظام تربیتی اسلام" سخن رفته است (همان، ص ۲۵) اما در این فصل تعریفی از نظام تربیتی اسلام و خصوصیات آن (با توجه به بار محتوایی کلمه "نظام") نیاورده تا خواننده بتواند حقیقت تربیت انسانی و فطرت گرایی را در این نظام دریابد. از این گذشته تفاوت واژه «نظام تربیتی اسلام» با «نظام اخلاقی اسلام» مشخص نیست و آیا اگر در اهداف این فصل بجای کلمه تربیتی، از واژه اخلاقی، استفاده می کردیم، تفاوتی (نزد مؤلف کتاب) وجود داشت؟! همچنین اهداف ۲ تا ۵ فصل سوم (همان، ص ۵۳) به دلیل کلی گویی و نامفهوم بودن مطالب این فصل (که در بخش کاستی های محتوایی اشاره خواهد شد) و نیز اهداف ۵ و ۱ فصل چهارم (همان، ص ۶۵)؛ به خصوص آنجا که از "نقش آن در عمل به وظایف اخلاقی" نام آورده، و نیز اهداف ۲ و ۳ در فصل پنجم (همان، ص ۷۹). البته نقش هدف ۳ در این فصل باید روشن تر شود و حتی به نظر می رسد هدف ۲ مربوط به فصل بعدی باشد. علاوه بر این، در هدف ۲ از فصل ششم آمده است: "تصویری شفاف از جامعه و تمدن اخلاقی و نقش اخلاق در شکل گیری چنین جامعه ای به دست آورد"؛ (همان، ص ۹۵)؛ اگر منظور از عنوان "تمدن اخلاقی"، اشاره به همان جامعه است بهتر آن بود که در پراکنش و به عنوان قید توضیحی می آمد و الاً براساس آخرین تحقیقات، مفهوم تمدن با مفهوم جامعه برابری نمی کند (حسینی، ۱۳۸۹ و حسینی ب، ۱۳۹۳) و در این صورت بهتر است این عنوان حذف گردد. لذا چه در این فصل و چه در کل کتاب از مفهوم تمدن اخلاقی اسلام به معنای تمدنی آن (که فراتر از جامعه بوده و دارای شاخصه ها و

مولفه‌های جهانی و خاص خود است) سخن به میان نیامده که بتواند توجیهی برای یادکرد آن در اینجا باشد.

۶- در خصوص بخش "برای تامل و پژوهش"؛ اولاً، تعداد سوالات زیاد است مانند صفحات ۳۶، ۹۲، ۱۱۰، ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۳۱ و بهتر بود حداکثر به ۲ یا ۳ سوال بسنده می‌شد. ثانیاً، در مواردی، نمی‌توان فرقی بین سوالات پژوهش با پرسش‌های درس گذارد به این معنا که می‌توان این سوالات را در آن پرسش‌ها جای داد درحالی که موارد و مصادیق "برای پژوهش" باید مجالی برای تحقیق بیشتر و یا ابداع نظر و ایده و نوعی زمینه‌سازی جهت هدایت رشد تحقیقاتی دانشجو، آن هم خارج از چارچوب درس مذکور و در عین حال مرتبط با آن حوزه بحث باشد. به این ترتیب اگر مواردی را بتوان در دسته پرسش‌ها قرار داد، وجهی برای قرارگیری در بخش پژوهش باقی نمی‌ماند. شاید در این نمونه‌ها بتوان تأملی دوباره کرد: ص ۵۰ مورد ۲، ص ۱۲۵ قسمت اول مورد ۲، ص ۱۴۲ مورد ۱، ص ۱۵۶ مورد ۱، ص ۱۷۰ مورد ۱، ص ۱۸۳ مورد ۴. و ثالثاً سوالات این بخش بایستی حاوی یک نکته اصیل پژوهشی بوده، پرسشی کلیشه‌ای نباشد، ارزش تحقیق و پی‌گیری علمی در آن حوزه را داشته، و صرفاً جنبه حفظی و یا افزایش حجم کمی اطلاعات را هم نداشته باشد بلکه مسأله‌ای کاربردی و عینی بوده و از سوی دیگر، ناظر به حل یک معضل و یا مشکل اخلاقی باشد. به عنوان نمونه می‌توان این موارد را از این جمله دانست: مورد ۱ ص ۷۵، مورد ۲ و ۵ ص ۹۲، مورد ۱ ص ۱۱۰، مورد ۵ ص ۱۷۰، مورد ۴ و ۵ ص ۲۰۲، مورد ۲ ص ۲۴۵، اما در سایر موارد باید تأملی جدی داشت.

۷- تفاوت قلم نویسندگان در فصل‌های گوناگون کتاب سبب بروز اختلاف‌های صوری در نحوه طرح مباحث شده است مثلاً در یک جا عباراتی اضافی مانند "اکنون به تبیین این موضوع می‌پردازیم" وجود دارد (علیزاده، ۱۳۸۹ ص ۵۵) و در جای دیگر (همان، ص ۸۱) پس از استناد مورد نظر، یگراست و بدون هیچ توضیحی وارد تقسیمات بحث می‌شود! گرچه مقصود کلام روشن است اما بود آن عبارات غیر ضروری و نبود این عبارات توضیحی شاید ریشه در کمبود ویراستاری علمی نهایی دارد که البته این مشکل به سادگی قابل رفع است.

از همین نمونه در ص ۹۶، ذیل عنوان "امنیت جانی"، هیچ استنادی به آیه یا روایتی وجود ندارد ولی در بندهای بعدی، مستندات آمده است! و یا در ص ۱۷۵، پارگراف "خوف"، مستند به منابعی شده بر خلاف پارگراف "امید"؛ و یا مطالب ص ۸۳، ۸۴ و ۸۶ تحت عنوان های "موفقیت"، "امیدواری" و "زیبایی". به هر حال بایستی توازنی موجه در نحوه ذکر مستندات مباحث وجود داشته باشد.

۸- نوعی کج سلیقگی در نحوه شروع مباحث به چشم می خورد؛ به نخستین کلام و عبارت اولین بخش کتاب (کلیات) و در طلیعه آن توجه کنید: "صورت زشت تنفر انگیز است و چهره زیبا نیز دل ربا" (همان، ص ۱۹) اولین عبارات و مفاهیمی که به مخاطب خود، آن هم در کتاب "اخلاق اسلامی" القاء می کنیم، "زشتی" و "تنفر انگیزی" است!

### ۳. بررسی محتوایی

#### ۳-۱. امتیازات

۱- بدون تردید طی چند سال گذشته تحریر کتاب‌های اخلاق اسلامی توسط نشر معارف (از جهت محتوایی و علمی) روبه پیشرفت گذارده است چرا که مفاد کلی این کتاب ها به هدف طرح "نظام اخلاقی در اسلام" نزدیک می شود و حداقل آن است که این کتاب نیز قدم هایی در این مسیر برداشته است؛ ذکر پاره ای از فضایل و رذایل اخلاقی و دسته بندی کلی آنها در روابط سه گانه اخلاقی می تواند نمونه ای از این امر باشد. ضرورت طرح نظام اخلاقی در اسلام در تفاوت نگاه نظام مند با نگاه جزئی نگرانه و متشتت به فضایل و رذایل اخلاقی در اسلام است و قطعاً هرگونه تلاشی برای ارائه یک تحلیل منظم و منطقی از نحوه سامان دهی اخلاقیات انسانی در اسلام نشان از غنای علمی و محتوایی آن کتاب دارد.

۲- یکی از شاخصه های ارزیابی محتوایی یک اثر، نحوه بهره گیری و استفاده علمی از ابزارهای لازم علمی یا همان مؤلفه های جامعیت صوری است. یعنی جدای از وجود مؤلفه های صوری (که در بخش شکلی، به قوت و ضعف آن اشاره شد) سوال این است که آیا یک کتاب درسی توانسته به نحو مطلوب و مفیدی (از جهت تاثیر در محتوای علمی اثر) از آن شاخصه ها، استفاده لازم را در تفهیم مطالب ببرد؟

در پاسخ باید اذعان کرد این کتاب در خصوص "اهداف درس"، "پرسش‌ها" و "سوالات پژوهش" که در آخر هر فصل آورده غالباً به این هدف دست یافته مگر موارد نادری که در بخش کاستی‌های شکلی اشاره شد.

۳- از جهت انطباق محتوای اثر با عنوان و فهرست آن نقصی مشاهده نمی‌شود، مگر آن که واژه "مفاهیم" را در عنوان اصلی کتاب ("اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم")، شامل مجموعه صفات اخلاقی (که از فصل هفتم تا آخر بدان پرداخته شده) ندانیم که در آن صورت شاید اضافه کردن قیدی این چنین، ابهام را برطرف سازد؛ مثلاً "اخلاق اسلامی؛ مبانی، مفاهیم و صفات" و اگر مقصود از "مفاهیم"، شامل مفهوم صفات اخلاقی (فضایل و رذایل) هم باشد که در این صورت، تناسب، برقرار است.

۴- از امتیازات دیگر این اثرهماهنگی مطالب آن با سرفصل‌های مصوب درس اخلاق اسلامی است (اما به نظر می‌رسد در جای خود، باید تجدید نظر دیگری در آن سرفصل‌ها هم داشت).

۵- از نوآوری‌های این کتاب اثرکه در آثار دیگری از این دست کمتر وجود دارد، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف) تقدّم مباحث انسان‌شناسی بر طرح فضایل و رذایل اخلاقی با اختصاص فصلی مستقل که در آن به مبانی بحث اشاره شده.

ب) اختصاص فصولی به مباحث موانع و امکانات رشد اخلاقی که نگاهی روان‌شناختی نیز دارد.

ج) تلاش برای ترسیم شاخصه‌های جامعه مطلوب اخلاقی در فصل ششم.

د) ترکیب تقسیم‌بندی کلی سه گانه روابط اخلاقی (با خود، با خدا و با دیگران) با اخلاق حدّاقلی و حداکثری. گرچه نمونه دسته‌بندی ارتباط‌های سه گانه انسان، پیش از این، در متون دیگر هم مشاهده می‌شود<sup>۵</sup> اما شاید ترکیب آن با اخلاق حدّاقلی و حداکثری مختص این مجموعه باشد.

ه) تقسیم بندی سه گانه اخلاق فردی، بندگی و اجتماعی.

و) تقسیم بندی های اخلاق حدّاقلی و حداکثری و تنظیم مطالب تقسیم بندی سه گانه پیش در سه فراز آسیب شناسی، بهبود رابطه و رابطه ایده آل.



ز) در طرح بحث فضایل و رذایل، تقسیم به پیامدها و راهکارها و تفکیک بین آثار و راه‌های کسب یا رفع آن صفت اخلاقی.

۶- نظم منطقی و انسجام مطالب از جهت تسلسل عناوین کلی کتاب به صورت نسبی برقرار است چرا که از کلیات مربوط به علم اخلاق، آغاز و آنگاه مبانی انسان‌شناختی و مبانی غایت‌شناختی آن را مطرح، و آنگاه به ترسیم انسان مطلوب اخلاقی و جامعه مطلوب اخلاقی پرداخته است. سپس در هر مورد از رابطه اخلاقی انسان با خود، با خدا و با دیگران، نخست، آسیب‌ها را طرح کرده و پس از آن، حداقل و حداکثر ملاک‌ها را بیان می‌کند. تعبیر "نسبی" از آن جهت است که در جایگاه فصل چهارم ابهامی وجود دارد که در قسمت کاستی‌ها اشاره خواهد شد.

۷- اگر میزان سازواری محتوای علمی یک اثر با مبانی و پیش‌فرض‌های مقبول آن و نیز با مبانی اسلامی را به عنوان یکی از ملاک‌های ارزیابی محتوایی در نظر آوریم، این کتاب به غیر از یک مورد (که در بخش کاستی‌ها می‌آید)، با مبانی اسلامی سازگاری داشته و نسبت به فرهنگ و ارزش‌های دینی رویکرد مناسبی دارد.

### ۳-۲. کاستی‌ها

۱- نویسندگان فاضل این اثر، از جهت کیفیت، میزان کاربرد و معادل‌سازی اصطلاحات تخصصی، علاقه خود را به استفاده از این اصطلاحات نشان داده‌اند اما در مواردی، این واژه‌ها به شایستگی معنا نشده‌اند مانند: واژه انظلام، شره، بَلْه در ص ۲۸، تربیت فطرت گرا و تربیت فرهنگ گرا در ص ۳۵، ماتریالیسم اخلاقی در ص ۸۴؛ که توضیحات مورد نظر برای مخاطب دانشجویی کافی نمی‌باشد. در ص ۱۱۴ واژه "تسویل" را بکار برده، آن را معنا کرده، و نقل این معناراهم مستند به منبعی نموده است؛ مناسب بود همین رویه در سایر فصول نیز رعایت می‌شد.

۲- از جهت میزان تناسب و جامعیت محتوا و موضوع کتاب با اهداف آن: اولاً، اگر هدف این اثر، تبیین و صرفاً "بازگویی بخشی از فضایل و رذایل اخلاقی از دیدگاه اسلام می‌باشد که این مقصد به صورت نسبی حاصل شده است، چرا که خود کتاب هم اذعان دارد به فهرستی از صفات پرداخته است و نه همه آنها (همان، ص ۱۳). اما اگر هدف، تبیین، تحلیل و تفسیر نظام اخلاقی از دیدگاه اسلام باشد، البته تا رسیدن به آن فاصله دارد. و هرآینه با توجه به شبهات و معضلات اخلاقی مطرح در جامعه، هدف

نخست نخواهد توانست گرهی از مشکلات بگشاید. این کتاب، به چنین هدفی نزدیک می‌شود اما رویکرد آن به این مسأله بسیار مهم ضعیف است چرا که تبیین و تحلیل نظام اخلاقی در اسلام به معنای: ۱) احصاء فهرست کاملی از کلیه فضایل و رذایل اخلاقی، ۲) تبیین نحوه ترابط و تأثیر و تأثر آنها در یکدیگر، ۳) تحلیل تقوّم و تقدّم هریک بر دیگری، و ۴) ارائه یک نقشه کامل از محورهای چهارگانه تعاریف، مراتب، و به بیان کتاب، پیامدها و راهکارهای هریک از صفات مذکور می‌باشد<sup>۵</sup> و بایسته است در یک پژوهش جامع "فقه اخلاقی" استناد محورهای چهارگانه نقشه، به مجموعه آیات و روایات اسلامی دارای حجّیت باشد؛ آن هم در یک نگاه "مجموعه نگر" در برابر نگاههای "فردی و جزئی نگر".

بنابراین همین مقدار که در این اثر نسبت فضایل و رذایل منتخب با یکدیگر مشخص نبوده و به سادگی می‌توان جای هر فضیلت یا رذیلت اخلاقی را با دیگری تغییر داد، نشان از آن دارد که در این کتاب نمی‌توان از مفهوم "نظام اخلاقی اسلامی" (با تأکید بر بار مفهومی کلمه نظام) یاد کرد.

کتاب در فصل کلیات می‌گوید: "هرگاه فهرستی از افعال خوب و بد و نیز فضایل و رذایل فراهم آید سیمای انسان مطلوب مشخص می‌شود. در واقع مجموعه گزاره‌های اخلاقی، نظام مطلوبیت‌ها و قله نهایی حرکت انسان را معین می‌کند." (همان ص ۲۱) اما آیا به صرف لیست کردن چنین فهرستی، نظام مطلوبیت‌های اخلاقی آشکار خواهد شد؟ شاید بتوان به بخشی از مطلوبیت‌های نهایی اخلاقی دست یافت اما کلمه "نظام" دلالت بر پنج عنصر پیش‌یاد دارد و تردیدی نیست که چنین اقتضایی با صرف بیان گزاره‌های اخلاقی دست‌نیافتنی است.

ثانیا<sup>۱۳</sup> در ص (مقدمه) می‌گوید هدف این کتاب آشنایی با اخلاق و تربیت اسلامی است. در این صورت، از جهت تفکیک روابط اخلاقی سه‌گانه انسان با خود و خدا و دیگران، می‌توان گفت به سمت این مقصد (آشنایی) به خوبی، پیش رفته؛ اما در ص ۱۴ آورده که غرض اصلی کتاب این بوده که با حرکتی درونی و معنوی تحولی روحانی پدید آورد و به همین دلیل از رویکرد ذوقی و موعظه‌ای نیز در مواردی غفلت نشده است. در این صورت پرسش آن است که آیا تحول درونی روحانی صرفاً با اطلاعات کهنه اخلاقی ایجاد خواهد شد؟ آیا تحقّق چنین تحولی، امری احساسی و عرفانی و در

حوزه تمایلات روانی انسان نیست؟ باید توجه کنیم که این کتاب به صورت مبنایی نقطه آغازین حرکت اخلاقی انسان را احساسات و امور عرفانی نمی‌داند بلکه معتقد است نقطه شروع حرکت معنوی، معرفت علمی انسان می‌باشد و به نظر نگارنده، این نکته، از چالش‌های اصلی این اثر و کتاب‌هایی از این دست محسوب می‌شود.

ظاهراً رویه کتاب به تبعیت از سنت معمول، همان رویه مشهور تقدم عقل بر دل است که معتقد به آغاز گری از تصفیه قلب نیست چرا که همه جا سخن از تقدم معرفت و حکمت دارد؛ به عنوان نمونه در ص ۴۴ کمال واقعی انسان را به افزایش علم و آگاهی دانسته و سخنی از عرفان و حالات قلبی نیست، و کسب معرفت نیز به معنای شناسایی مجموعه جهان هستی و عالم طبیعت است، و یا تاکید بر حکمت به معنای دانایی و توانمندی عقل (ص ۱۴۵ و ۱۴۶)، و حتی در ص ۱۵۱ ایمان را از سنخ دانش و علم می‌داند. قاعدتاً این سنت حاکم و ظاهر این عبارات با آن غرض اصلی منقول سازگاری ندارد مگر آن که توضیحی تکمیلی بیاید که مقدمه آن حرکت درونی معنوی، افزایش ادراکات علمی است که در این فرض هم دیگر نیازی به رویکرد ذوقی و موعظه‌ای نخواهد بود.

بر این اساس ذکر عباراتی در وجه افتراق اهل عرفان و فلاسفه که برای خواننده تداعی پذیرش این منش عرفانی را می‌کند، به نحوی، آشکار سازی تناقض نمایی رویه و مبنای اصلی نویسندگان کتاب خواهد بود مگر آنکه یا این ناهمخوانی برطرف شده و یا ظاهر عبارات، توضیح و تفسیر بهتری پیدا کند. در بحث از "محبت" و عشق به عنوان یک فضیلت اخلاقی آورده‌اند: "وجه افتراق اهل عرفان و فلاسفه همین جاست. عرفا چون به نیروی عشق فطری ایمان دارند، در تقویت این نیرو می‌کوشند و معتقدند باید کانون احساسات عالی الهی را تقویت نمود و موانع رشد و شکوفایی آن را از میان برد و به اصطلاح باید قلب را تصفیه کرد و آنگاه با مرکب نیرومند و راهوار عشق به سوی خدا پرواز نمود" (همان، ص ۱۹۳ و ۱۹۴).

به هر ترتیب نویسنده یک کتاب اخلاقی که می‌خواهد از راهها و پیامدهای صفات اخلاقی سخن گوید باید تکلیف خود را با این پرسش مهم روشن کند که برای تقویت و یا زدودن صفات نیک و یا پلید اخلاقی، نقطه آغازین در وجود انسان کجاست؟ آیا باید از اطلاعات و دانش اخلاقی شروع کرد یا از ذوق، حالات و صفات اخلاقی؟ به عنوان مثال برای تقویت صفت محبت، باید اطلاعات علمی و آگاهی‌های معرفتی انسان را در

این خصوص افزایش داده و اصلاح کرد یا این که کاری کنیم این حالت درونی در قوای احساسی و روانی وی تحریک شده تا نسبت به دیگری عشق بورزد؟ یعنی به تحریک عواطف پردازیم یا به تقویت عقول آدمی اقدام کنیم؟ اگر هم بخواهیم مانند بعضی به نویسندگان، به هر دو بها دهیم، به هر ترتیب ناچار از اولویت بندی هستیم و در این فرض، اولویت با کدام است؟

بدین سان باید تعیین تکلیف کرده و علاوه بر آن، در آغاز اثر به روشنی اعلام شود؛ اگر رویکرد منتخب، "ذوقی و موعظه‌ای" است باید به سمت ایجاد یک فضای عرفانی و ادبیاتی مشابه آن همراه با اشعار و شطحیات عارفانه و مصادیق پند آموز پیش رفت و اگر رویکرد، "تحلیلی و استدلالی" است باید هر حکم و ادعایی را با نقد و بررسی و تحلیل همه جانبه و استحکام استدلال‌های عقلی همراه کرد و اگر رویکرد، "نقلی و متنی" است که باید در همه جا و به طریقی جامع و مستند و با توجه به اصول جامع‌نگری (در برابر جزء‌نگری) و نیز اصل مجموعه‌نگری (در برابر جزئی‌نگری) به آیات و روایات اسلامی، به تنظیم ساختار بحث اقدام کرد.

۳- اصولاً اطلاعات و داده‌های کتاب روز آمد و نویسنده و از منابع مطالعاتی جدید نیز استفاده چندانی نشده بلکه سعی بر آن بوده تا به آنچه دانشجویان، پیشتر، از صفات خوب و بد اخلاقی شنیده بودند، رنگ و صورت دیگری برای ارائه داده شود.

۴- این کتاب می‌توانست به جهت استفاده از منابع جدید برای جنبه تطبیقی دادن به مباحث، دایره استفاده از آنها را وسیع‌تر دیده تا منابع ارجاعی صرفاً محدود به یک سنت اخلاقی خاص نشود. گرچه هدف نویسندگان این اثر طرح اخلاق تطبیقی نیست اما به نظر می‌رسد برای بالا بردن توان تحلیلی کتاب (که از کاستی‌های آن محسوب می‌شود) و نیز اثبات وجه برتری نظام اخلاقی اسلام در برابر سنت‌های اخلاقی دیگر، نیازمند این گونه مباحث تطبیقی هستیم و این امر محدوده نگاه ما در استفاده از منابع جدید (جدای از مدافعین سنت اخلاقی اسلام) را بسیار فراخ‌تر خواهد کرد چراکه از میان ۱۱۲ منبع ارجاعی در این کتاب تنها چهار عنوان متعلق به نویسندگانی مانند ارنست کاسیرر، هارولد جورج کونینگ، دانیل گلدمن، و رابرت دی‌نای می‌باشد. نمونه کوچکی از این رویه در بحث "سرشت انسان" به نقل از کتاب‌های "ارنست کاسیرر" و "رابرت دی‌نای" انجام پذیرفته (همان، ص ۲۶)؛ که خوب بود حتی در همین حد هم در

جایگاههای دیگر انجام می‌شد. اما رجاعات به کتب "هارولد جورج کونینگ" و "دانیل گلدمن" بیشتر جنبه تأییدی و تأییدی دارند (همان، ص ۸۰ و ۸۴).

۵- از زاویه شاخصه کیفیت رعایت امانت و میزان دقت در استنادات و رجاعات، جدای از آیات و روایات (که این امر غالباً رعایت شده)، متأسفانه در مورد مطالب بسیاری در کتاب، یا منابع و اسناد آن نیامده و یا نام افرادی آمده، اما رجاعی صورت نگرفته است!

در این ردیف اولاً نمونه‌هایی از متون و روایات بدون ذکر اسناد آنها وجود دارد مانند: ص ۸۲ روایت حضرت زینب (سلام الله علیها). همچنین در ص ۳۶ چنانچه سند " فرمایش امام علی (ع) " همان منبع صفحه قبل است، بهتر بود در پایان این کلام مجدداً اشاره می‌شد.

ثانیاً در مواردی، اسامی افرادی همراه با نقل قول‌هایی آمده ولی منابع آن مشخص نیست مانند: ص ۸۵ به نقل از "کارل گوستاو یونگ" و "شوینهاور" (به خصوص در یک کتاب علمی نمی‌توان به احتمالات تکیه زد و بهتر است از عباراتی مانند "گفته شده" پرهیز کرد) و در ص ۲۶ پاورقی ۲ به نقل از "مارکس"، "دور کهم" و "نیچه".

ثالثاً در مواردی می‌گوید "برخی" (ص ۲۶)، یا "حکما چهار فضیلت را ریشه فضایل می‌دانند" (ص ۲۸)، یا "به تعبیر روان‌شناسان" (ص ۳۵)، یا "دانشمندان اخلاق" (ص ۱۴۶)؛ اما در هیچ یک، منابع این نقل قول‌های کلی ذکر نشده و مشخص نیست این حکماء یا روان‌شناسان یا دانشمندان اخلاق را در کجا باید جستجو کرد؟! رابعاً به مواردی از سخنان بدون سند برمی‌خوریم که تعداد آنها نیز کم نیست مانند:

ص ۲۰ پاراگراف اخلاق در تعریف لغوی و اصطلاحی، ص ۲۱ پاورقی ۱ و ۲، ص ۲۲ پاورقی ۳، ص ۲۶ نظریه دیوسرشتی، ص ۴۱ (استناد قرب به خدا به قرآن و روایات)، ص ۴۴ پاورقی ۲، ص ۵۶ پاورقی ۱، ص ۶۱ پاراگراف دوم، ص ۱۰۵ پاورقی ۱، ص ۱۳۳ پاورقی ۲.

نکته آن است که با عدم رجاع مطالب، مرز بین مباحث کتاب با منابع منقول روشن نخواهد شد و آن‌گاه، پرسش این است که آیا در مواردی که نشانی از رجاع و یا اقتباس در کتاب نمی‌بینیم باید مباحث را از آن نویسندگان تلقی کنیم؟ علاوه بر موارد یاد شده مثلاً در ص ۲۰ به تقسیم بندی سه گانه آموزه های اسلام اشاره می‌شود؛ اما هیچ منبعی در خصوص این تقسیم بندی و یا تعاریف آن ارائه نشده. آیا این تقسیم

بندی و تعاریف مشهور آن برای نخستین بار در این کتاب بکار رفته یا نویسندگان محترم آن را از جای دیگری اقتباس کرده اند؟ یا در ص ۲۹ ذیل عنوان حالات نفس و نیز تقسیم بندی نفس مطمئنه و لوآمه و آمآره، و سپس تعریف ملکه از ابداعات این کتاب است؟

خامساً نحوه نقل منابع اشعار یکدست نیست. در ص ۱۸۱ و ۲۱۲ و ۲۴۱ از سعدی شیرازی و در ص ۲۲۸ از فردوسی اشعاری نقل شده همراه با ذکر مستندات آن‌ها، اما در ص ۵۴ و ۸۲ و ۸۷ و ۱۰۶ و ۱۹۴، اشعاری بدون مأخذ آن‌ها وجود دارد!

و سادساً در خصوص منبع‌دهی قرآن کریم و نهج البلاغه در فهرست منابع، مشخصات چاپ و نشر آن‌ها نیامده و با توجه به ترجمه‌های متعددی که وجود دارد مشخص نیست کدام ترجمه، ملاک عمل قرار گرفته است؟ در همین ردیف بهتر آن بود صحیفه سجادیه نیز در ادامه نهج البلاغه می‌آمد و به هر ترتیب، از جهت رعایت شأن امام معصوم (ع)، در ردیف سایر نویسندگان قرار نمی‌گرفت. همچنین درباره دیوان منسوب به امام علی (ع) و امام عسکری (ع)، از آن‌جا که این دو این منسوب به حضرات معصومین‌اند شایسته است در منبع‌دهی، با نام مصنفین آن‌ها ردیف شوند.

۶- مصادیقی از کلی‌گویی، ابهام و عدم تحلیل مسایل، این کتاب را نیازمند بازنگری دوباره‌ای می‌کند. این کلی‌گویی‌ها هم به ساختار منطقی اثر آسیب می‌رساند و هم اجازه نمی‌دهد خواننده به یک نتیجه معقول و منطقی دست یابد:

الف - در فصل کلیات، نمونه‌ای از عبارات کلی و مفاهیمی متعدد اما، بدون توضیح و تحلیل کافی وجود دارد. مثلاً در ص ۱۹ به آگاهی‌هایی همچون مقاصد، موانع، راه‌ها، روش‌ها و ابزارها اشاره می‌کنند، اما تفاوت این واژه‌ها روشن نیست. در ادامه می‌گوید: "انسان شناسی اخلاقی، انسان شناسی تحولی است"، و توضیح آن با عبارتی گنگ تر همراه شده که: "انسان در حال حرکت و در حال شدن!" چنانچه مقصود این است که اخلاق، انسان را متحول می‌کند، از همین نوع عبارات استمداد شود و آلا اضافه کردن قیود انسان شناسی اخلاقی و انسان شناسی تحولی نیازمند تبیین و توضیح است. و یا این که گفته شده "اخلاق اسلامی همان شکوفایی فطرت است" ولی هیچ تحلیلی از فطرت و شکوفایی آن مطرح نمی‌شود.

ب - در ص ۲۰ و در خصوص تقسیم بندی سه گانه، موارد ابهام فراوان است: آیا سخن بر سر عقاید و اخلاق و فقه است یا علم عقاید و علم اخلاق و علم فقه؟، توصیف واقع نما؟، عناصر نقش آفرین؟، آیا آگاهی و باور برابرند یا متفاوت؟، تفاوت اعمال و صفات اختیاری؟، روا بودن قضاوت اخلاقی؟، آیا اعمال و منش ها مترادف اند یا متفاوت؟ یک جا گفته می شود اعمال و منش و در ادامه، سخن از صفات و منش است! آیا این عبارات مبهم مترادف اند؟، مشخص نیست چرا در تعریف فقه به مناسک فردی صراحت نشده است؟ آیا فقه، صرفاً شامل عبادیات و اجتماعیات است؟، مقصود از قالب های آیینی و مناسکی چیست؟

ج- در ادامه به امکان داوری اخلاقی اشاره کرده، اما نه تحلیلی از آن ارائه شده و نه اثبات گردیده است، یا از ۴ نوع مفهوم ارزش گذارانم آوردند ولی توضیحی در خصوص تفاوت آنها به میان نمی آید ( البته در نمودار فقط برای دو مورد مثال آورده شده است!) جای این پرسش هست که اگر موضوع گزاره های اخلاقی امری اختیاری است، یا فعل اختیاری و یا صفت اختیاری؛ در این صورت آیا صفات هم در هر حالتی اختیاری اند؟ آیا (مثلاً) در باب شجاعت این امکان وجود ندارد که فردی بدون اختیار خود و به عنوان یک صفت اخلاقی درونی، شجاع یا ترسو باشد؟

د- در ص ۱۹ گفته شده در این کتاب به "مهم ترین مبانی اخلاق" خواهیم پرداخت، اما نه در این فصل و نه در آغاز فصل اول تعریف دقیقی از "مبنا" ارائه نمی شود؛ علاوه بر این که نسبت مبانی اخلاقی با فضایل و رذایل اخلاقی روشن نیست.<sup>۷</sup>

ه - در فصل اول به موضوع بسیار حساس و مهم "نظریه فطرت" به عنوان نگاه اسلام اشاره شده و بسیار کلی و ناکافی از کنار این مساله گذر کرده و می گوید: "اما از نگاه اسلام از یک سو نظریه فطرت - که از مهم ترین ارکان معارف انسان شناختی اسلامی است - بر سرشت واحد الاهی و تبدیل ناپذیر همه انسان ها تاکید داشته و از دیگر سو همان گونه که به جهان نگاهی مثبت دارد، نهاد بشر را نیز تحت تاثیر ظرفیت های شناختی و گرایش خیر می داند و در نتیجه آن را مثبت ارزیابی می کند" (همان، ص ۲۶).

چگونه می توان صفاتی از صفات " انسانی" را تبدیل ناپذیر دانست؟ تغییر انسان و همه امور متناسب به وی با این ثبات چگونه سازگار است؟ اگر نهاد بشر تحت تأثیر ظرفیت های شناختی وی است، چگونه می تواند تبدیل ناپذیر باقی بماند؟

و- تفاوت "ساحت‌ها و قوای نفس" (در ص ۲۷) با "ظرفیت‌ها و توانایی‌های انسان" (در ص ۲۹) روشن نیست. در حقیقت نسبت توانمندی‌های چهارگانه قوای عقلانی و غضبی و شهوانی و وهمی با ملکات جسمانی و ذهنی و روحی (در مبحث بعدی) آشکار نشده و علاوه بر ابهام، مباحث، با هم ترکیب نشدند و گویا عناوینی از کتب متفاوت بدون نظام‌مندی و جمع‌بندی کنار هم قرار گرفته‌اند.

ز- به ویژه در مبحث «ساحت‌ها»، آیا این چهار توانمندی در عرض یکدیگراند یا در طول هم قرار دارند؟ حدود و ثغور آنها کدام است؟ گفته شده قوه و هم شیطانی است، در این صورت آیا هر وهمی شیطانی است؟ آیا وهم با واهمه یکی است؟ اگر این چهار توانمندی زیر مجموعه نفس‌اند که در فراز قبلی "روح انسان را حقیقتی غیرمادی و ملکوتی" قلمداد کرده، در این فرض (غیرمادی و ملکوتی بودن) چگونه انسان کشف کرده که دارای چنین توانمندی‌های چهارگانه‌ای نیز هست؟ (از این گذشته، به نتیجه و نقش این تقسیم‌بندی در سلسله مباحث مبانی انسان‌شناسی اشاره نشده است).

باید توجه کنیم الزاماً نیازی به بکارگیری واژه‌ها و اصطلاحات خاص کتب عرفانی و اخلاقی که سازوکار مخصوص خودشان را دارند، در کتاب‌های درسی اخلاقی اسلامی نداریم؛ آن هم بدون ترجمه مفهومی لازم و زمینه‌سازی ساختار منظم منطقی که خواننده حضور این گونه عناوین و واژه‌ها را غیر متجانس احساس نکند.

ح- یکی از مباحث بسیار مهم در فصل دوم و البته موثر در کل ساختار کتاب، تعیین "ویژگی‌های هدف با ارزش برای زندگی" است که در ص ۴۰ شش ویژگی برشمرده شده اما غالباً این مؤلفه‌ها، کلی و دست‌نیافتنی‌اند. مثلاً روشن نیست آیا در نشانه اول، مقصود از کامل بودن هدف، جامعیت و پوشش تمامی قوای انسانی است یا کامل از جهت دنیا و آخرت؟ و یا فرض دیگری؟ در نشانه سوم؛ آیا اثر خارجی همگانی، یعنی مفید بودن فرد در جامعه؟ یا در برداشتن هدفی عینی و خارجی و نه ذهنی و خیالی؟ هدف (با قید آرمانی بودنش) چگونه می‌تواند روابط دقیق افراد جامعه را تعیین کند؟ در نشانه چهارم؛ آیا منطقی و معقول بودن یعنی مستدل بودن یا ملائم با طبع نوع عقلا یا سیره عقلایی؟، تفاوت نشانه ۳ با ۵ به درستی معلوم نیست، آیا اگر امری دست‌یافتنی باشد اثر خارجی هم (به ملازمه) ندارد؟، در نشانه پنجم؛ دست‌یافتنی بودن با ذومراتب



بودن متفاوت بوده و لذا بهتر است به عنوان دو ملاک جداگانه از یکدیگر تفکیک گردند.

ط- از ابهامات دیگر آن که در فصل سوم و در بحث از موانع رشد آورده‌اند: «بنابراین جسم و ذهن و دل باید به کار گرفته شود تا انسان به مقصود خود برسد» (همان، ص ۵۴). در این صورت، نقش اراده و اختیار انسان در رسیدن به مقصد چیست؟ آیا اراده جزء دسته سوم (دل) قرار می‌گیرد؟

ی- در بحث از تقسیم‌بندی‌های موانع حرکت انسان در ص ۵۴ و ۵۵، حداقل از ۵ دسته‌بندی (بدون شماره‌بندی) نام آورده<sup>۱</sup> و سپس وارد تقسیم‌بندی پنجم و توضیحات آن می‌شود یعنی: ۱- جسم و ذهن و دل ۲- موانع شناختی و انگیزشی و رفتاری ۳- اکتسابی و غیر اکتسابی (ظاهراً مقصود، موانع غیر ارادی و طبیعی است) ۴- شرایط تاریخی، اجتماعی، جسمانی، ذهنی و وراثتی و ۵- موانع درونی و بیرونی.

بدین ترتیب بدون توضیح پیرامون تفاوت این تقسیم‌بندی‌ها و یا استدلال بر وجه برتری تقسیم‌بندی پنجم بر سایرین، یگراست بحث را در قالب آخرین آنها ارائه می‌دهد! با توجه به این که نوعی هم‌پوشانی نیز در این موارد وجود دارد و نسبت آن‌ها با یکدیگر روشن نیست، آشفتگی و ابهام در طرح این بحث به چشم می‌خورد.

ک- در ص ۶۵ از علم و توان و توجه، به عنوان، سه عامل مهم رشد نام آورده و در ادامه اشاره می‌کنند که این عوامل داخل در ساختار وجودی انسان‌اند. در این صورت تفاوت این بحث و عناوین آن با توانمندی‌های انسان (در ص ۲۹) که در آن‌ها نیز از توانایی‌های جسمی و ذهنی و روحی سخن گفته شد چیست؟ آیا علم و توان و توجه، همان توانمندی‌های وجودی انسان نیستند؟ و آنگاه، فرق این دو عنوان بحث با یکدیگر و یا نسبت‌شان چیست؟

ل- در همین صفحه با استناد به روایت پیامبر (ص)، از مفهوم تکلیف و رشد سخن گفته شده است. آیا این مفاهیم با یکدیگر برابراند؟ روایت منقول در پاورقی پیرامون شرایط تکلیف نداشتن است؛ آیا الزام‌آور جایی که انسان تکلیف داشته و مکلف بر کاری است، در آنجا، رشد اخلاقی هم وجود دارد؟

به صورت کلی به نظر می‌آید مبحث امکانات رشد در فصل چهارم به خوبی توجیه و تبیین نشده و شاید بتوان آن را با فصل پیشین ادغام کرد مگر آن که ضرورت این فصل

به همراه اهداف و نیز نحوه اتصال منطقی‌اش با بحث قبلی به شایستگی تفصیل داده شود.

م - در خصوص فصول هفتم به بعد که به طرح فضایل و رذایل اخلاقی پرداخته، مرز و تفاوت‌های جدی اخلاق فردی حداقلی و یا حداکثری با اخلاق اجتماعی حداقلی و حداکثری روشن نیست و از این رو می‌توان همه موارد مذکور را در جدول حداقلی‌ها یا حداکثری‌ها قرار داد. همچنین مرزهای رذایل فردی از اجتماعی تبیین نشده چرا که هم می‌توانند فردی و یا اجتماعی باشند مثلاً بی‌نظمی اجتماعی، تنبلی اجتماعی، عُجب اجتماعی، شتابزدگی اجتماعی و یا بخل فردی، حسد فردی و غیره.

ن - بر همین اساس در خصوص فصول هفتم تا آخر کتاب، پیرامون تعریف فضایل و رذایل مورد نظر، غالباً مطالبی پرابهام مطرح می‌شود و در نتیجه راهکارها و پیامدهای صفات اخلاقی نیز بعضاً غیرکاربردی و کلی شده‌اند و از آنجا که تعاریف دقیقی از صفات اخلاقی در دست نیست پیامدهای اخلاقی، بسیار کلی بوده و می‌توان آنها را به هر صفت دیگری نسبت داد. به عنوان نمونه داشتن شادکامی و خوشبختی موهوم یا پشیمانی و حسرت یا در ابهام بودن یا احساس بسندگی و یا رضایت کاذب که به عنوان پیامدهای خود فراموشی و خود فریبی ذکر شده‌اند (همان، ص ۱۱۵ و ۱۱۶)، همه این موارد می‌توانند در پی صفات دیگری هم باشند.

در اولین صفت، از "خودفراموشی و خودفریبی" یاد می‌شود و در معنای آن از سه عبارت تمسک جستند: ۱- واژه "تسویل" به معنای این که نفس انسان خواسته خود را به دروغ نقش و نگار می‌بندد یعنی خودش را فریب می‌دهد ۲- تحریف و تغییر چهره خواسته و ۳- کسی که حقیقت خویش را فراموش کرده است (همان، ص ۱۱۴ و ۱۱۵) جای این پرسش است که: ۱- آیا خود فراموشی از سنخ جهل انسان (در برابر آگاهی) است؟ ۲- مقصود از خود در فراموش کردن خود، نفس است یا صفات و ویژگی‌ها و توانمندی‌های انسان؟ و ۳- آیا مقصود اصلی، نفاق در حالات و اوصاف خود یعنی همان تحریف و تغییر است؟

بدین ترتیب تا منظور از این صفت به درستی مشخص نشود چگونه می‌توان سنخ پیامدها و راهکارهای آن را تعیین کرد؟ این رویه در کلیه فصول پسینی جاری و ساری است مانند ص ۱۱۹ (پیامدها)، ص ۱۳۰ (پیامدها)، ص ۱۳۱، ص ۱۳۵ و غیره.

س - در ص ۱۵۰ و ۱۵۱ عناوینی آمده که به عنوان پیامدهای هر صفت نیکی می‌توان آنها را محسوب کرد! مثلاً در راهکار صفت کرامت و عزت نفس از تقویت ایمان سخن می‌آورند. در این صورت کدام فضیلت است که با ایمان تقویت نشود؟ حال اگر بپرسیم ایمان چیست، آیا تقوا داشتن (که در ملاک‌های پیشین اشاره شده) مصداق ایمان محسوب نمی‌گردد؟ در این فرض پس تفاوت ایمان با تقوا چه خواهد شد؟ آیا شریعت مداری مصداق ایمان نیست؟ چگونه بین آن‌ها فرق بگذاریم؟ بدین سان، عبارات و اصطلاحات گوناگون کتاب، بدون هرگونه نظام طبقه بندی معینی به کار رفته و نوعی پراکندگی ذهنی برای خوانندگان ایجاد خواهد کرد و در نهایت این ابهام باقی می‌ماند که تفاوت این راهکار با راهکار پیشین چه بوده و آیا نباید در هر مورد، راهکارهایی اختصاصی ارائه شود؟ البته ریشه محوری و حل این مشکل در گرو ترسیم نظام اخلاقی است که پیش تر اشاره کردیم.

ع - در بعضی عناوین صفات اخلاقی، مرز بین مطالب در تعاریف و پیامدها رعایت نشده است. مثلاً بهتر آن بود مباحثی که ذیل عنوان "زیاده‌خواهی" ص ۱۲۱ درباره حرص و طمع و حسد آورده‌اند، به قسمت پیامدهای آن منتقل می‌شد چرا که از متن بر می‌آید که این موارد از پیامدهای زیاده‌خواهی اند.

ز - در بحث از راهکارهای کفران نعمت (در ص ۱۶۸) ضمن این که عوامل ایجاد آن را برشمرده، مطالبی کلی و غیر کاربردی مطرح شده است.

ق - به عنوان نمونه در ص ۲۳۰، تأدب به آداب اجتماعی از اخلاق اجتماعی حداقلی دانسته شده اما نه معنای گویایی از این فضیلت ارائه گشته و نه تفاوت آن با دو مورد قبلی به روشنی بیان می‌شود چرا که عدالت و تواضع هم می‌توانند مصادیق آداب اجتماعی قلمداد گردند.

یکی از راهها و پیشنهادها رفع این دست اشکالات می‌تواند آن باشد که در اول فصول ۷ گانه و یا در آخر کتاب، جدولی از فضایل و رذایل اخلاقی ترسیم گردد تا به نحوی، از تکرار، ابهام و کلی‌گویی جلوگیری شود و در آن جدول، در خصوص هر فضیلت یا رذیلت، موارد سه گانه: ۱- تعریف مفهوم و مراتب آن (مانند ص ۱۹۶ در خصوص مراتب رضا)، ۲- پیامدها و ۳- راهکارها، مورد توجه قرار گیرد و سپس راهکارها به دو دسته عمومی و خاص تقسیم شود (مانند یاد مرگ که در بسیاری موارد مطرح شده است). و البته در این تقسیم بندی دو گانه، راهکارهای حوزه اندیشه

و علم (مسایل اعتقادی و فکری)، حوزه انگیزه و اراده (مسایل نفسانی و روانی) و حوزه فعل و کنش (مسایل رفتاری و عملی) نیز از یکدیگر تفکیک کردند.

۷- نبود نقد و بررسی در مسایل و ضعف تحلیلی، از کاستی‌های یک اثر علمی به حساب می‌آید. از این جهت، موارد چندگانه زیر در این کتاب نیازمند بازکاوی بیشتر یا توضیح و تبیین ابعاد موضوع مورد اشاره است تا صرفاً به طرح صورت مسأله اکتفا نکنیم:

الف- در فصل اول می‌گویند: "روح انسان حقیقتی غیر مادی و ملکوتی است که برای آن تعبیری چون جان، نفس و قلب نیز به کار می‌رود." (همان، ص ۲۷) در این صورت به اسامی مختلفی برای روح اشاره شده اما آن را تعریف و تحلیل نکرده‌اند. آیا در ادامه، اقسام و اجزاء نفس انسانی را باید به عنوان تعریف حقیقت روح قلمداد کنیم؟

ب - در ص ۶۱ در خصوص تفاوت چهره طاغوت در روزگار ما به نکته درستی اشاره می‌کنند اما بدون ارائه تحلیل و حتی استدلال و استناد لازمی.

ج - در ص ۱۰۵-۱۰۷ از موانع توسعه دانایی و نقش رذایل فردی مانند عجب علمی یا کم حوصلگی و تنبلی و غیره سخن گفته‌اند، اما مطالب به درستی تحلیل نشده که چگونه عجب می‌تواند باعث فقدان توسعه اجتماعی دانایی شود؟ به خصوص با توجه به این که عنوان فصل، "نقش اخلاق در شکل‌گیری جامعه مطلوب" می‌باشد، باید تحلیلی دقیق ارائه شود تا نشان دهد (مثلاً) کم حوصلگی چگونه می‌تواند به روند توسعه علمی جامعه آسیب برساند. اگر در این خصوص مطلبی در کتاب آمده تنها در ذم و بدی این صفات است و یا تأثیر گذاری منفی آنها به صورت کلی و فردی، و یا گفته شده شتابزدگی موجب بی‌دقتی و بی‌دقتی سبب خرابی می‌شود، و علم‌آموزی مقوله‌ای ظریف و دیرپاب است. بدون تردید این نوع تحلیل‌ها مسأله این فصل را پاسخ نمی‌دهد. بهتر آن است صرفاً موانع اجتماعی توسعه دانایی مطرح گردد چون هدف، ترسیم جامعه مطلوب اخلاقی است و لذا فقط مهم‌ترین موانع اجتماعی یا عوامل اجتماعی مورد توجه قرار گیرد و بر همین اساس مطالب مربوط به رذایل فردی - گرچه بی‌تأثیر در جامعه هم نیستند - به مباحث بعدی و در جای خود ارجاع داده شود.

۸- بدون تردید یکی از ارکان قوام یک اثر علمی اولاً بازگرداندن ادعاها به استدلال و ثانیاً کمال و نبود نقص در نحوه اقامه استدلال است. از این زاویه نیز باید در نمونه هایی متفاوت در این کتاب، دقت بیشتری صورت گیرد:

الف - در فصل اول و در بحث از نظام ارزش گذاری فطری و محیطی به تفاوت " صفت " و " تربیت " از زاویه کار صنعتگر و باغبان اشاره می کنند ، اما این مثال گویای ممثل و مسأله تربیت انسان نیست و از این مقال نمی توان نتیجه گرفت که کار باغبان یک کار تربیتی بوده ولذا ارزشمندتر است . گفته شده " در صنعت سخن از ساختن چیزی است که دلخواه ماست ، اما هدف باغبان همان غایت وجودی نهال است. صنعت گر هنر خویش را بر چهره چوب می ریزد اما باغبان از هنر چوب پرده بر می دارد. حال کدام یک از این دو ارزشمند یا ارزشمندتر است؟ " (همان، ص ۳۴)

آیا باغبان نیز به دنبال دلخواه خود از کار بر روی نهال نیست ؟ آیا کار باغبان صرفاً شکوفایی استعداد نهفته در نهال است و خود هیچ نقشی در نحوه این شکوفایی ندارد؟ حتی آیا صنعت گر هم می تواند هر آنچه بخواهد با چوب بکند و آیا استعداد ذاتی چوب موثر در چگونگی درخواست صنعت گر نیست؟

ب - در ص ۴۰ گفته شده اساسی ترین معمای بشر در طول تاریخ، پرسش از نهایت حرکت و مقصد نهایی اوست، اما هیچ استدلال عقلی یا استناد تاریخی یا مستندات دینی برای سه حکم: " اساسی ترین " (۱) "در طول تاریخ" (۲) و " پرسش از مقصد " (۳) نمی آورد. به عنوان مثال آیا پرسش از معنای زندگی مهم تر از هدف زندگی نیست؟

ج - در ص ۴۴ و در استدلال بر وجه برتری دانش بر ثروت به عنوان امری که انسان را به خدا نزدیک می سازد، گفته شده ثروت و شهرت حقایقی خارج از وجود انسان اند اما علم و آگاهی هویت و شخصیت وی را دگرگون می سازد و لذا برای انسان کمال واقعی به شمار می رود . اولاً به چه دلیل یا تحلیلی اگر ثروت و شهرت افزایش پیدا کنند انسان به رشد حقیقی نمی رسد؟ بیرون بودن ثروت و شهرت از وجود انسان تصویر روشنی ندارد؛ آیا انسان علم را هم کسب نمی کند؟ طبق این تحلیل، علم هم در وجود انسان نبوده و به یک معنا بیرونی است . ثانیاً ثروت و شهرت نیز هویت و شخصیت انسان را دگرگون می سازند و این امر از اختصاصات علم نیست و ثالثاً

ثروت و شهرت هم مانند علم منسوب به انسان است و لذا این گونه تمایزها محتاج به وجوه استدلالی ناب تری است.

د- در ص ۵۶ آورده‌اند که هوای نفس مانع رسیدن به موفقیت مادی و اجتماعی است. آیا در این فرض، با قدرت طلبی و فزون خواهی مادی‌گرایانه نمی‌توان به موفقیت‌های صوری و ظاهری دنیوی دست یافت؟ همچنین مناسب است در بحث از هوای نفس تصریح شود که هوای نفس برابر با خواسته مطلق نیست بلکه خواسته نفسانی و مادی انسان است.

هـ در ص ۵۵ و در تفکیک بین عوامل درونی و بیرونی جای دقت بیشتری در استدلال‌ها وجود دارد. اگر موانع درونی یعنی امور نفسانی مربوط به فرد و بیرونی یعنی بیرون از وجود فرد انسان (خارج از وجود آدمی)، (همان، ص ۵۸) در این صورت (مثلاً) جهل اجتماعی (ناآگاهی عمومی یا ناآگاهی‌هایی که توسط جامعه بر فرد تحمیل می‌شود) و یا عادات اجتماعی ناپسند (سلیق اجتماعی) که مانع رشد اخلاقی فرد می‌گردند، در این دسته بندی چه جایگاهی دارند؟

و - در همین راستا اگر مانع بیرونی، خارج از وجود آدمی است، در ص ۵۸ از دنیا به عنوان مهم‌ترین این موانع خارجی یاد می‌کنند. آیا منظور از دنیا، مظاهر بیرون از وجود انسان است یا دنیا دوستی انسان؟ چنانچه دوّمی، پس با یک عامل درونی روبرو هستیم و حتی موارد استنادات ناتمامی هم که آورده‌اند نشان از دنیا دوستی دارد یعنی یک حالت و صفت نفسانی در درون انسان که به مظاهر مادی دنیا علاقه وافر و بیش از حدّ نشان می‌دهد. از سوی دیگر اگر انسان خودش درون دنیاست، پس دنیا خارج از وجود آدمی نیست چون خود آدم درون دنیا قرار دارد و لذا دنیا، بیرون از وجود آدمی نخواهد بود.

ز - در صفات ۷۱ و ۷۲ در ارائه تحلیلی از بررسی رفتارهای ارادی انسان به این نمودار اشاره رفته است:

آگاهی ← میل ← میل شدید ← اراده و حرکت

جدای از این که منبع این استدلال ذکر نشده؛ اولاً، خود نویسنده نیز می‌گوید میل و علاقه به اشیاء غالباً برخاسته از آگاهی است. اما این مساله استدلال نشده و محل بحث جدی است چرا که گاهی ممکن است میل بدون آگاهی در انسان وجود آید و لذا باید

مفهوم آگاهی دقیقاً روشن شود. ثانیاً چنانچه بخواهیم این سلسله را دنبال کنیم جای پرسش هست که ریشه آگاهی در کجاست و آیا آن نیز نمی تواند به امیال یا اراده هایی بازگردد؟ و ثالثاً "گاه انسان در فرض وجود آگاهی ولی همچنان بر خلاف آن اراده می کند. و در هر حال استدلال بر این نمودار جای تأملات بیشتری دارد و شاید اصولاً" باید به ارتباطی دورانی بین حوزه های وجودی انسان قایل شد (حسینی، ۱۳۸۲).

ح - در ص ۸۰ و ۸۱ استنادی به کلام "هارولد جورج کونینگ" کرده اند که به صورت مستقیم نمی تواند استدلال بر اصل سخن باشد. در این فراز فصل پنجم، سخن بر سر تأثیر اخلاق اسلامی در ارزش های رفتاری و روحی انسان است اما استنادی که آمده درباره رابطه بین دین و سلامت روان است و این که معنویت و اصل دین و عقاید و ایمان دینی باعث سلامت روان می شود. بنابراین اولاً این استدلال از اصل تأثیر دین سخن می گوید و نه تأثیرات اخلاقی زیستن در انسان یعنی استدلال، عام تر است در حالی که خود کتاب نیز در بخش های پیشین، دین را به سه حوزه عقاید و اخلاق و احکام تقسیم کرده بود. لذا در اینجا باید به مثال هایی در خصوص تأثیرات چشمگیر زیست اخلاقی بر انسان استدلال شود و نه اصل دینی زیستن. ثانیاً از این سخن، اصل تأثیر مطلوب دینی زیستن بر می آید ولی نه الزاماً اخلاق با قید اسلامی آن. در هر حال می دانیم که در ادیان دیگر نیز توصیه به اخلاقی زیستن وجود دارد و از این رو ضروری است تأثیرات احکام و قوانین اخلاق اسلامی را بر انسان پی جویی کرد مگر آن که احکام اخلاق اسلامی را با قوانین اخلاقی سایر ادیان یکی بدانیم! که در این صورت حجم استنادات متکثر این کتاب به آیات و روایات اسلامی بی معنا خواهد شد.

ط - در پاره ای موارد نوع استدلالها محتاج شبهه زدایی است. مثلاً در ص ۸۸ و ذیل عنوان خلاقیت باید پرسش کرد طبق این کلام آیا انسان های غیر اخلاقی نباید خلاقیت داشته باشند؟ و الزاماً نمی توان در همه مصادیق، نام این قبیل امور را ابتکارهای شیطانی نامید! (علیزاده، ۱۳۸۹، ص ۸۸). و یا در ص ۱۰۷ گفته می شود انسان شهوت ران قادر به ضبط خیال نیست و تمرکزش را از دست می دهد، اما اولاً نه تحلیل دقیقی و یا استدلال روشنی بر آن اقامه شده و ثانیاً حدیث می فرماید شهوت و دانش با یکدیگر جمع نمی شوند، اما از عدم تمرکز سخنی نیست و چنین نیست که هر جا دانش باشد الزاماً تمرکز ذهنی و ضبط خیال هم وجود داشته باشد. و به هر حال در این نوع روایات در فهم مقصود از حکمت، باید دقت های بیشتری کرد. ثالثاً برای بسیاری از مخاطبین جوان

کتاب این ابهام مطرح خواهد شد که پس تکلیف بسیاری فلاسفه و بزرگان حوزه علم و دانش که متاسفانه شهوت‌ران و گاه خلافکار نیز بوده و در عین حال با قوه ضبط خیال خود بسیار آثار آفریده‌اند چه می‌شود؟!<sup>۹</sup> به نظر نگارنده در این‌گونه موارد یا بایستی تحلیلی جامع و دقیق همراه با استدلال‌هایی محکم ارائه شود و یا از طرح مباحثی این چنین صرف‌نظر کرد.

ی - در فصل ششم، مصداق‌هایی عمومی به جای مصداق‌های «اخلاقی» مطرح شده و از این جهت بار استدلالی آن را کاهش داده است. مثلاً در ص ۱۰۱ می‌گوید "حسن تدبیر فضیلتی اخلاقی به شمار می‌رود" اما آیا بی‌تدبیری صرفاً یک امر اخلاقی است؟ (نه سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی؟). قاعدتاً باید بر عواملی دست گذاشته شود که تاثیر مستقیم و روشن مسایل اخلاقی را در گسترش آسیب‌های اجتماعی نشان دهد و نه عواملی که معمولاً می‌توانند مشترک هم باشند یعنی هم در دسته اخلاقی‌ها و نیز در دسته غیر اخلاقی‌ها جای داده شوند. یا در ص ۱۰۲، آیا اسراف و ترویج گناه صرفاً امری اخلاقی‌اند؟ اگر نفس گناه به معنای هوای نفس فردی را، یک امر اخلاقی دانسته، اما ترویج گناه ممکن است عاملی سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی داشته باشد و نه صرفاً اخلاقی و یا حداقل مشترک بین اخلاقی و غیر اخلاقی. در همین ردیف، آیا نبود بینش اخلاقی صحیح را باید یک آسیب اخلاقی دانست یا آن را داخل در حوزه تفکر و عقاید به عنوان یک آسیب فکری محسوب کرد؟ علاوه بر این، زهد و یا توکل را یک آموزه اخلاقی دانستند اما استدلالی برای آن ذکر نشده درحالی که این امور از آموزه‌های کلی دینی اند اعم از اخلاقی و اعتقادی و فکری. (چنین به نظر می‌آید که برای امکان تحلیل تأثیر عوامل اخلاقی در مسایل اقتصادی، آموزه‌های زهد و توکل را صرفاً اخلاقی قلمداد کرده‌اند!).

به هر حال برای اخلاقی محسوب کردن عوامل و موانع اجتماعی باید به تعریف و مفهوم واحد و روشنی از حوزه اخلاق دست یابیم و براساس آن ملاک، به انتخاب و گزینش دست زد.

۹- نظم کلی کتاب را ستودیم اما اولاً باید در خصوص فصل چهارم و ارتباط منطقی آن با فصول پیش چاره‌ای اندیشید چرا که این ارتباط به روشنی بیان نشده و حذف این فصل خللی به ادامه روند مباحث نمی‌زند. ثانیاً همین امر در مورد فصل پنجم هم



صادق است و نحوه بهره‌گیری منطقی نتایج این فصل در اثبات مسایل فصول بعدی آشکار نیست. لذا اگر نتوان توجیهی منطقی و معقول بر حضور تسلسلی این دو فصل در میان فصول دیگر ارائه داد به نظم کلی کتاب آسیب‌زده خواهد شد. ثالثاً باید نتیجه منطقی‌ای که از مباحث فصل کلیات بدست آمده را دقیقاً تعریف کرد و انعکاس آنها را در طرح مباحث فصول اول به بعد به روشنی تمام تبیین کنند تا احساس نشود عناوینی که در این فصل انتخاب شدند غیر ضروری بوده است. (به ویژه ارتباط عناوین داخلی "گستره دانش اخلاق" با "تربیت اخلاقی"). همان‌گونه که قبلاً هم ذکر شد این ارتباطها بایستی در مقدمه فصل بعدی نسبت به فصل قبلی با منطقی‌گویی اضافه شود. رابعاً نکته بسیار، مهم پاسخ نویسندگان محترم به این پرسش است که نهایتاً این اثر در ذیل عنوان «تربیت اخلاقی» قرار خواهد گرفت یا زیر مجموعه «علم اخلاق» می‌باشد؟

از مباحث بعدی که به طرح فضایل و رذایل اخلاقی می‌پردازند، برمی‌آید که ذیل دانش اخلاق است و از این جهت وجه طرح بحث تربیت اخلاقی (در ص ۲۲) روشن نیست. و اگر مجموعه مباحث در ذیل عنوان مسیر تربیت اخلاقی قرار دارد که باید عنوان کتاب به «تربیت اخلاقی در اسلام» تغییر کند. به هر حال با توجه به تفاوتی که بین اخلاق و تربیت اخلاقی گذارده‌اند باید نسبت علم اخلاق با تربیت اخلاقی در کتاب روشن شود که در کجا به این یا آن پرداخته و یا باید پردازد. از آنجا که تربیت اخلاقی را به قواعد حرکت انسان معنا کرده‌اند و در فصول بعد نیز راهکارهایی اخلاقی را ارائه می‌کنند این اثر را صرفاً یک کتاب علم اخلاق نمی‌توان قلمداد کرد و از این رو تغییر در عنوان کتاب ضروری است.

از سوی دیگر با توجه به تعمیم مباحث فضایل و رذایل در سه دسته روابط با خود، با خدا و با دیگران، بهتر آن بود که فصول ۷ و ۸ و ۹ و فصول ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و فصول ۱۳ و ۱۴ و ۱۵، هر کدام در سه فصل جداگانه جای داده می‌شدند.

در همین راستا در مقدمه فصل کلیات (ص ۱۹) آنجا که به «مبانی انسان‌شناختی» و «مبانی غایت‌شناختی» اشاره کرده‌اند، به صراحت اشاره شود که هر یک از این عناوین در فصل اول و دوم به بحث گذارده می‌شود و بهتر است همه این عناوین چه در متن و چه در عناوین درشت فهرست‌ها، یکسان باشد.

۱۰- مواردی نیز در این کتاب وجود دارد که یا مصداق نبود نظم منطقی است و یا وجود ابهاماتی در فصول کتاب که می‌توان هر دو دسته را مرتبط با مؤلفه نظم محتوایی دانست؛ ذیلاً به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

الف - بحث گزاره‌های اخلاقی در ص ۲۰ ضرورتی ندارد و گرچه به نوبت آن اشاره شد اما بود آن با این شیوه طرح، نقشی در تسلسل منطقی مباحث فصل کلیات بازی نمی‌کند.

ب - به این چهار تعریف در دو صفحه متوالی توجه کنید:

۱- "اخلاق نظام ارزشی و هنجاری است که انسان می‌باید اعمال و منش خود را برای دستیابی به کمال و تعالی براساس دستورها و توصیه‌های آن تنظیم کند."

۲- "اخلاق دانشی است که به بیان اوصاف ارزشی افعال و صفات اختیاری و راه کسب یا اجتناب از آنها می‌پردازد."

۳- "اخلاق مقصد و غایت حرکت انسان را می‌نمایاند."

۴- "در واقع ما خوب‌ها و بد‌ها و بایسته‌ها و نابایسته‌ها را از اخلاق دریافت می‌کنیم و هدف حرکت قرار می‌دهیم". (همان، ص ۲-۲۲) گذشته از این که آیا رواست در یک فصل و در دو صفحه متوالی، چندین عبارات متعدد از یک واژه مطرح شود و آیا نمی‌شد همه این تعاریف، در یک عبارت جمع می‌آمد؟ علم اخلاق در یک بیان، خوب و بد را بیان می‌کند و علم تربیت، چگونگی دستیابی به آن اهداف را؛ و در تعریف دیگر (علم اخلاق)، دانشی است که راه کسب یا اجتناب را مطرح کرده، و در تعریفی، فقط به مقصد می‌پردازد و در تعریف دیگر، دستور و توصیه هم می‌دهد، و بالاخره در یک تعریف، کمال، اصل است و در دیگری خیر!

ضروری است علم اخلاق به صورت علمی و در یک چارچوب فنی با توجه به مؤلفه‌های ساختاری علم یعنی موضوع، روش، هدف، و مسایل تعریف گردد و از این پراکنده‌گویی جداً پرهیز شود.

ج - نکته‌ای جزئی در پاراگراف آخر ص ۱۹ وجود دارد؛ آنجا که می‌گوید "به جایگاه اخلاق" می‌پردازیم اما در ص ۲۰ از جایگاه اخلاق در اسلام سخن می‌گوید و یا در همین صفحه عنوان بحث، "جایگاه اخلاق در دین" است؛ اما اولاً سخن از دین اسلام است نه "دین" در مفهوم کلی آن و ثانیاً عنوان "جایگاه" نشان از آن دارد که مرتبه و

رتبه اخلاق در دین را به بحث گذارده، از نقش اخلاق در دین سخن گفته و یا به تحلیل ارتباط و تأثیر و تأثر اخلاق بر حوزه‌ها و بخش‌های دیگر مطرح شده پردازد؛ در حالی که صرفاً به تعریف آن پرداخته‌اند. لذا یا باید عنوان جایگاه حذف شود و یا متناسب با عنوان، بحثی در خور مطرح گردد. همچنین در این صفحه، در متن تعاریف سه گانه عقاید و اخلاق و فقه اثری از اسلام نیست و در واقع تعاریف کلی این واژه‌ها بیان شدند در حالی که گفته شده آموزه‌های اسلام مشتمل بر این سه بخش است.

د - علت تقدّم بحث سرشت انسان بر ساحت‌ها و قوای نفس (در ص ۲۵) روشن نیست و نتایجی که از بحث سرشت و ملکه در قسمت مبانی گرفته می‌شود بیان نشده‌اند. بهتر این بود مبانی انسان‌شناسی مورد نظر طبق شماره و هریک براساس گزاره‌هایی ایجابی ردیف می‌شدند. لذا بر اساس این ابهامات، نظم منطقی این فصل دچار اشکال شده است.

ه - در ص ۲۸ به نقل از تقسیم‌بندی حکماء گفته می‌شود که با ۸ ردیلت روبرو هستیم ولی در مباحث بعدی کتاب ردپایی از این ۸ ردیلت نیست!

براساس نظر منقول از حکما، ردایل، بایستی به ۸ عنوان تقسیم شوند ولی در کتاب بیش از اینها آمده است. در نتیجه، نسبت این نقل با منطق تقسیم‌بندی‌های اثر آشکار نیست. اگر هرکدام، منطق خاص خود را دارد پس ذکر این عبارات چه وجهی دارد؟ و- در ص ۲۸، استناد به روایت امیرالمومنین (ع) چه امری را اثبات می‌کند؟ به نظر نمی‌آید این کلام دلالتی بر تقسیم‌بندی حکماء داشته باشد چرا که نهایتاً از وجود عقل و شهوت در انسان سخن می‌گوید.

ز- در ص ۴۱، قرب به خدا را به عنوان هدف و مقصد رشد اخلاقی دانسته‌اند و از آن طرف برای هدف نیز ویژگی‌هایی را برشمردند. حال باید پرسید آیا هدف قرب با شش مؤلفه مورد نظر سازگار است؟ مثلاً آیا می‌توان همواره برای قرب به خدا دلیلی منطقی و معقول آورد؟ اثر خارجی قرب چیست؟ در هر صورت، بسیار ضروری است تا این هدف با تمام موارد شش‌گانه تطبیق داده شود. همچنین در ص ۴۵، مقصد رشد و ارزش انسان در حیات اجتماعی‌اش را به خدمات وی دانسته‌اند؛ در این صورت نسبت این هدف با ملاک‌های ۲ و ۴ چه خواهد بود؟ به خصوص در مواردی، امکان دارد خدمت‌گذاری به جامعه (با حساب‌های عقلایی)، معقول و منطقی نباشد اما مانند شهادت، از بزرگ‌ترین خدمات اجتماعی به حساب آید. (همان، ص ۵۰)

ح - در میانه بحث از هدف زندگی و مفهوم قرب (در ص ۴۱)، به یکباره از واژه "حیات طیبه" استفاده کرده و آن را هدف بلند مسیر انسانیت دانسته اما استدلال و استنادی در این خصوص وجود ندارد و نقش حضور این مفهوم روشن نیست. آیا مقصود از حیات طیبه همان حیات معقول است که علامه جعفری مراد می‌کند؟ (جعفری، ۱۳۸۴، ص ۳۷)

ط - بهتر آن است معانی حکمت در فصل اول و نهم با یکدیگر هماهنگ شوند. در ص ۲۸، حکمت را اعتدال قوه عاقله و تهذیب آن دانسته، و اعتدال شهوت با فضیلت عفت، و اعتدال غضب با فضیلت شجاعت است؛ اما در ص ۱۴۵ حکمت را به دانایی تبدیل شده به توانایی (توانمندی عقل در هدایت و مهار نیروی شهوت و غضب) تعریف کردند.

اولاً در ص ۲۸ صحبت از دانایی تبدیل شده به توانایی نیست! ثانیاً از آن مباحث برمی‌آید که حکمت، قسیم شجاعت و عفت است؛ چرا که حکمت به اعتدال عاقله و عفت به اعتدال شهوت، و شجاعت به اعتدال غضب می‌پردازد، اما در ص ۱۴۵، حکمت، به مهار دویرونی دیگر نیز می‌پردازد.

در نتیجه بایستی مباحث و اصطلاحات با یکدیگر یکسدت و ترکیب شوند.

۱۱- در خصوص استناد به آیات و روایات، یکی از مشکلات کتاب‌های با پسوند اسلامی که سعی در مراجعه و مستند کردن کلام به متون اسلامی دارند، رعایت مرز بین میزان جامعیت در تحقیق از یک سو و استفاده ابزاری از متون از سوی دیگر است. بدین معنا که به صورت طبیعی و منطقی و به دلیل حجم گسترده متون دینی و همچنین مهم‌تر از آن نظام‌مندی آنها در نگاه اصولیین شیعی، نمی‌توان با استناد به یک یا چند آیه قرآنی یا روایاتی از معصومین (ع) به نتیجه‌گیری نهایی دست یافت بلکه باید "مجموع" آیات و روایات و البته در یک نگاه "مجموعی - اجتهادی" مورد پژوهش قرار گرفته تا در نهایت بتوان به جمع‌بندی مستندی دست یافت و الا همواره جای این تردید وجود دارد که چگونه می‌توان اطمینان داشت به برداشت صحیحی رسیده‌ایم؟ این مشکل در روند کلی مستندات این اثر به ویژه در خصوص روایات وجود دارد. در این گونه موارد یا باید صاحبان اثر به تحقیق جامعی دست زده و مباحث را مستند به تحقیقات خود کنند و یا به آثار تحقیقی دیگر در این خصوص ارجاع داده شده و از

نتیجه آن پژوهش‌ها در کتاب استفاده شود. به هر حال با توجه به این که هدف کتاب، تبیین حوزه وسیع فضایل و رذایل اخلاقی در نگاه اسلام است، اما رویه و شیوه طرح استنادات آن به خواننده این اطمینان را نمی‌دهد که تمامی متون دینی با شیوه اجتهادی مورد توجه قرار گرفته باشد.

۱۲- از نقاط ابهام این اثر که البته قابل اصلاح نیز هست مطالبی است که در فصل پنجم و ذیل عنوان "آرامش" مطرح گشته (علیزاده، ۱۳۸۹ ص ۸۱) و اصولاً با رویکرد کلامی ائمه شیعی (ع) (در نفی جبرگرایی) سر سازگاری ندارد. در این که انسان با تکیه بر حکمت الهی و اعتماد و اطمینان به وی، به آرامش و رهایی از پریشانی و اضطراب دست می‌یابد هیچ تردیدی وجود ندارد، اما آیا حکمت الهی و تدبیر کارگردانی هستی توسط وی را باید به گونه‌ای تفسیر کنیم که هیچ مجالی برای اراده و اختیار انسان باقی نماند؟ مسلماً نظر نویسندگان فاضل کتاب نیز این نیست، اما عبارات این بخش به گونه‌ای باید دوباره نویسی شود تا تهافتی بین حکمت حکیم دانای توانا با امکان تاثیر انسان در سرنوشت خود احساس نگردد. مسلماً انسان مومن با اراده خود، به ذات الهی متکی است و همین اتکاء ارادی، او را به آرامش در همه احوال سوق می‌دهد و لذا در این زیبایی‌ای که وی بانور ایمان مشاهده می‌کند، اراده و خواست او (که البته تجلی اراده مطلق الهی نیز هست) حضور قطعی دارد.

#### ۴. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

پاره‌ای از مهم‌ترین<sup>۱۱</sup> مواردی که به عنوان نتیجه‌گیری این مقاله و پیشنهاد به مؤلفین کتب در سی حوزه اخلاق اسلامی می‌توان برشمرد عبارتند از:

- ۱- تأکید بر انجام کارهای پژوهشی جمعی توسط استادان برای تدوین کتب درسی اخلاق اسلامی اما با رفع نواقص مذکور در این مقاله.
- ۲- توجه به تأمین تمامی مؤلفه‌های ساختار جامعیت‌صوری یک اثر علمی (طبق تعریف مقاله) در تنظیم کتب درسی اخلاق اسلامی به ویژه ضرورت رفع اشکالات صوری و شکلی که در قسمت کاستی‌های شکلی مقاله ذکر شد.
- ۳- الزاماً در تنظیم و تحریر کتب اخلاق اسلامی باید به ضرورت طرح نظام اخلاقی در اسلام توجه کرده و بین نگاه جزئی‌نگر که به تبیین صرف فضایل و رذایل اخلاقی بسنده می‌کند بانگاه کلی‌نگر که شاخصه‌های نظام مند اخلاق اسلامی را در نظر

میگیرد، تفاوت گذارد و در نتیجه نباید به اخلاق اسلامی به صورت فردی نگرست بلکه باید نظام اخلاقی اسلام را مدنظر قرار داد. (در بند ۲ کاستی های محتوایی به این شاخصه‌ها و مؤلفه‌ها اشاره شد).

۴- تاکید بر عدم کلی گویی و ضرورت تحلیل مسایل و دوری از رهنی‌ها ابهام آمیز در کتب درسی (در این کتاب به موارد ۱۷ گانه در بند ۶ کاستی‌های محتوایی اشاره شد).

۵- تاکید بر ضرورت ارائه سخن مستدل و باز گرداندن ادعاها به استدلال های عقلی که در این کتاب به مواردی ۱۳ گانه در بند ۸ کاستی‌های محتوایی اشاره گردید.

۶- ضرورت رعایت نظم منطقی دقیق و تعریف شده بین فصول کتاب و توجیه و تبیین پیرامون آن.

۷- ضرورت تعیین نوع رویکرد به مباحث اخلاق اسلامی و گزینش یکی از سه رویکرد های کلی ۱- ذوقی و موعظه‌ای ۲- تحلیلی و استدلالی و ۳- نقلی و متنی؛ والته التزام به لوازم متدیک هر یک.

۸- پرهیز جدی در بکار بردن عبارات و اصطلاحات تخصصی مختلف اخلاقی بدون معرفی یک نظام طبقه‌بندی مشخص.

۹- ضرورت پرهیز از استفاده ابزاری از متون دینی و اسلامی که در بند ۱۱ کاستی‌های محتوایی بدان اشاره رفت.

### پی‌نوشت

۱. درخصوص معرفی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی ر.ک: حسینی (ج)، ۱۳۹۳، ۲. لازم به ذکر است بنا به توصیه مسئولین نشریه پژوهشنامه انتقادی، حجم این مقاله که بالغ بر سی صفحه بود، به مقدار فعلی تقلیل پیدا کرد و لذا به ناچار، بسیاری از مطالب حذف شدند.

۳. در این خصوص نکته‌ای پیرامون مرز ساده نویسی با ویژگی های یک کتاب کلاسیک دانشگاهی وجود دارد. ر.ک: حسینی (الف)، ۱۳۹۳.

۴. مؤلفه‌های ۱۳ گانه جامعیت صوری یک اثر علمی بر اساس آنچه در سلسله کارگاه‌های "متد نقد کتاب در حوزه علوم انسانی" (حسینی، ۱۳۹۰) تعریف شده شامل این موارد است:

جدول و تصویر و نمودار و نقشه				فهرست مطالب		مقدمه		بیان هدف اصلی اثر		پیشگفتار
نقشه	نمودار	تصویر	جدول	تفصیلی	اجمالی	فصول	کلی	ضمنی	صریح	

کتاب شناسی	نمایه			پیشنهاد پژوهش در هر فصل	معرفی منابع برای مطالعه در هر فصل	تمرین و آزمون	نتیجه و جمع‌بندی		خلاصه		اهداف درس
	منابع	موضوعی	اعلام				فصول	کلی	کلی	فصول	

۵. در این خصوص ر. ک: برنجکار، ۱۳۹۰، ص ۱۶۱ و نیز کرمی، ۱۳۸۵، ص ۳۴۴ و نیز

جعفری، ۱۳۶۶ ص ۱۷۱ و نیز حسینی، سید علی اکبر، ۱۳۹۴، ص ۸۸

۶. در اینجا به نکته مهمی باید توجه داشت و آن ضرورت اثبات نظام مندی نظام اخلاقی اسلام

است. این کتاب و هر کتابی در حوزه تبیین و تحلیل اخلاق اسلامی باید به این مبنای مهم

توجه داشته که نظامات برآمده از مکتب اسلام، هر یک، دارای انسجام و هماهنگی خاص

خود هستند و آموزه‌های اخلاقی اسلام صرفاً شامل فضایل یا رذایلی بریده و جدای از

یکدیگر نیستند که هیچکدام به دیگری ارتباط نداشته و شکل مجموعه‌های متفرق

غیرهمگن را کنار هم ایفاء کنند بلکه هر صفت اخلاقی در ارتباط با صفات دیگر و در

مجموع، در جهت ایجاد صفات متعالی‌تر و در نهایت، در مسیر تحقق اهداف اخلاقی

خاص است؛ در حالی که این کتاب به خصوص در فصول سه گانه پایانی خود نشان‌دهنده

چنین امری نیست و می‌توان گفت به اخلاق در دیدگاه اسلام به صورت «فردی» نگریسته و

«نظام اخلاقی اسلام» را مدنظر قرار نداده است. این امر نکته‌ای است که هر کتاب اخلاقی

در حوزه اسلام باید موضع خود را نسبت به آن روشن کند. در نهایت نه تنها نظم درون

فصلی این فصول رعایت نگردیده بلکه جهت‌گیری‌های کلی کتاب نیز به سمت اثبات و

تبیین «نظام» اخلاقی اسلام نشانه نرفته است. " (حسینی، الف، ۱۳۹۳).

۷. در این باره ر. ک: حسینی، الف، ۱۳۹۳.

۸. در این سه صفحه، پنج عنوان گوناگون به کار رفته است: "عوامل حرکت انسان به سوی

خدا"، "عوامل سقوط اخلاقی"، "موانع تکامل"، "موانع رشد اخلاقی" و "موانع حرکت

معنوی انسان". به ناچار بر اساس آنچه در بند "ج" اشاره شد باید همه این عناوین را یکی قلمداد کنیم!

۹. در این خصوص ببینید: دورانت، ۱۳۸۸.

۱۰. موارد نه گانه مطرح، از مهمترین اولویت‌ها به حساب می‌آیند و الا با توجه به مفاد مطرح در مقاله، امکان احصاء نکات دیگری هم وجود دارد.

## منابع

- برنجکار، رضا و خدایاری، علینقی (۱۳۹۰)، *انسان شناسی اسلامی*، قم، دفتر نشر معارف.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۶۶)، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، جلد ۲۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۴)، *علم و دین در حیات معقول*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- حسینی، سید علی اکبر (۱۳۹۴)، *دفتر تربیت*، جلد اول، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حسینی، سید حسین (۱۳۸۲)، *مروری بر مبانی انسان شناسی دینی*، همایش ملی میزان حکمت، انتشارات سروش.
- حسینی، سید حسین (۱۳۸۹)، *تمدن دینی و فرهنگ جهانی*، همایش بین‌المللی تنوع فرهنگی و همگرایی جهانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حسینی، سید حسین (۱۳۹۰)، «متد نقد کتاب در حوزه علوم انسانی»، کارگاه پژوهشی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حسینی، سید حسین (۱۳۹۴)، *دفتر تربیت*، به کوشش سید حسین حسینی، جلد دوم، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حسینی، سید حسین (۱۳۹۳ الف)، «اخلاق اسلامی یا نظام اخلاقی اسلام؟»، فصلنامه علمی پژوهشی *پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، شماره ۲۹.
- حسینی، سید حسین (۱۳۹۳ ب)، «روش تحلیل مؤلفه‌های مفهومی تمدن»، مجله علمی پژوهشی *حکمت معاصر*، شماره ۱۱.
- حسینی، سید حسین (۱۳۹۳ ج)، *برنامه، اهداف و رویکردهای شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی*، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دورانت، ویلیام جمیز (۱۳۸۸)، *تفسیرهای زندگی*، ترجمه ابراهیم مشعری، تهران، انتشارات نیلوفر.
- علیزاده، مهدی و دیگران (۱۳۸۹)، *اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم*، قم، دفتر نشر معارف.
- کریمی، حسین (۱۳۸۵)، *انسان شناخت؛ تطبیقی در آراء صدر و یاسپرس*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.





